

ریشه‌ها و مؤلفه‌های سکولاریسم و دین‌گرایی در روابط بین‌الملل

عبدالله قنبرلو*

چکیده

این مقاله، رابطه بین دین به مثابه متغیر مستقل و روابط بین‌الملل به مثابه متغیر وابسته در هر دو عرصه نظری و عملی را بررسی می‌کند. در این چارچوب، دین‌گرایی نوین در روابط بین‌الملل نقش متغیر واسطه را بازی می‌کند. جریان‌های دین‌گرایی از جنبه عملی، غالباً وضع موجود در روابط بین‌الملل را یک نظم نامطلوب می‌دانند و درصدد تغییر آن هستند. با وجود اینکه نوک پیکان انتقادات دین‌گرایی به سمت واقعیت‌های عملی روابط بین‌الملل است، تئوری روابط بین‌الملل نیز به تبع آن تحت تأثیر قرار گرفته است. دین‌گرایی از جنبه نظری، تئوری روابط بین‌الملل را که تحت تسلط مکاتب مدرن جریان اصلی - در رأس آنها نورئالیسم و نولیبرالیسم - قرار دارد، به چالش می‌کشد و خواهان ورود هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی دینی به مطالعه روابط بین‌الملل است.

واژگان کلیدی

مدرنیته، سکولاریسم، دین، دین‌گرایی، سیاست بین‌الملل، تئوری روابط بین‌الملل، جهانی شدن.

مقدمه

مفاهیم و رهنمودهای دینی، چه در واقعیت و چه در جریان نظری مسلط روابط بین‌الملل، نقش حاشیه‌ای داشته‌اند. سیاست بین‌الملل و سیستم بین‌المللی مدرن، از همان ابتدا به صورت سکولار شکل گرفته است. در اروپای پس از قرون وسطا، به تدریج گام‌هایی برای حذف دین و سنت‌های مذهبی از حیات اجتماعی انسان برداشته شد که مهم‌ترین آنها در عرصه روابط بین‌الملل، معاهده صلح وستفاليا (۱۶۴۸) بود. در پی این

ghanbarlu.phdirut@gmail.com

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۴/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۲۰

معاهده، نظام بین‌المللی نوینی با گرفت و توسعه یافت که در آن، دولت‌های دارای حاکمیت و استقلال، بر اساس منافع ملی با یکدیگر تعامل می‌کنند. روابط بین‌الملل، امروز همچنان تحت تأثیر میراث فکری وستفالی و اندیشه‌های مدرن پس از آن، به‌خصوص عصر روشنگری است. بر این اساس، در جریان مسلط تئوری‌های روابط بین‌الملل نیز دین و اندیشه‌های دینی، نقشی حاشیه‌ای داشته‌اند. این در حالی است که نقش دین در جهت‌دهی به تحولات بین‌المللی، انکارناپذیر است. به‌خصوص، طی دهه‌های اخیر، جنبش‌ها و گرایش‌های اجتماعی - سیاسی دینی یکی از موضوعات بسیار مهم اثرگذار بر مسائل و مفاهیم روابط بین‌الملل بوده‌اند. به عنوان مثال، نقش دین در موضوعاتی نظیر منازعات اعراب و اسرائیل، تقابلات ایران و قدرت‌های غربی و ظهور کنشگران جدید و مهمی مثل القاعده، بسیار چشمگیر است. از این‌رو، طی سال‌های اخیر در روابط بین‌الملل، زیرمجموعه جدیدی در حال گشایش است که موضوع محوری آن، تعامل دین و روابط بین‌الملل است. وندولکا کوبلکوا^۱ (۲۰۰۳) از متفکران روابط بین‌الملل، در توصیف آن از اصطلاح «الهیات سیاسی بین‌الملل» (IPT) استفاده می‌کند.

سؤال اصلی مقاله این است که دین و دین‌گرایی چه آثاری در واقعیت و تئوری روابط بین‌الملل داشته‌اند. در راستای پاسخ به این سؤال، مسائل کلی مربوط به ارتباط دین و روابط بین‌الملل بررسی و تحلیل می‌شود. در این چارچوب، ابتدا به مبانی و مؤلفه‌های سکولاریسم در روابط بین‌الملل می‌پردازیم و سپس مسائل و تحولات دینی اثرگذار در روابط بین‌الملل را ارزیابی می‌کنیم. این نکته که ادیان متفاوتند و هنجارهای متنوعی دارند، در این مقاله مفروض است. آنچه باعث شده از مفاهیم کلی دین و دین‌گرایی استفاده شود، این است که اولاً، در روابط بین‌الملل مدرن، دین و دین‌گرایی به مفهوم کلی آن، به حاشیه رانده شده است؛ ثانیاً، این مقاله صرفاً بر یک ویژگی مهم دین‌گرایی نوین تمرکز کرده که آن، نارضایتی از نظم موجود در روابط بین‌الملل و تلاش برای به چالش کشیدن آن است. از آنجا که این نارضایتی، یک وجه مشترک مهم اغلب حرکت‌های نوین دین‌گرایانه به‌شمار می‌رود، تأثیر کلی آن در روابط بین‌الملل مدرن مورد توجه قرار می‌گیرد.

ریشه‌ها و مؤلفه‌های سکولاریسم در روابط بین‌الملل

۱. سکولاریسم در واقعیت روابط بین‌الملل مدرن

اصل آزادی دین و عقیده، از نخستین اصولی است که به عنوان یکی از مصادیق حقوق بشر، در نهادهای بین‌المللی مختلف و همچنین در قوانین اساسی بسیاری از کشورهای جهان مدرن پذیرفته شده است. اولین گام اساسی سکولاریزاسیون در روابط بین‌الملل مدرن، با معاهده صلح وستفالیا برداشته شد. بر اساس این معاهده، قرار شد کاتولیک‌ها در کشورهای پروتستان و پروتستان‌ها در کشورهای کاتولیک، از آزادی مذهبی

1. Vendulka Kubálková.

2. International Political Theology (IPT).

برخوردار باشند. به علاوه، معاهده وستفاليا به مشروعیت دین در تجویز یا منع منازعات بین دولت‌ها پایان داد و اقتدار فراملی کلیسای کاتولیک را محدود کرد. این تحول، واکنش شدید بسیاری از مسیحیان، از جمله پاپ اینوسنت دهم^۱ (۱۶۵۵ - ۱۶۴۴) را در پی داشت، اما در روند سکولاریزاسیون سیاست و روابط بین‌الملل، خلل جدی پیش نیامد. دولت‌ها به‌مثابه کنشگران مسلط عرصه بین‌الملل به رسمیت شناخته شدند و حاکمیت و استقلال آنها محترم شمرده شد.

اصل هنجاری مداخله نکردن دولت‌ها در امور یکدیگر، یکی از ویژگی‌های مهم وستفالیاست. هنجار مصونیت از مداخله که پیش از این معاهده، در صلح اوگسبرگ^۲ نیز پذیرفته شده بود، حاوی این پیام بود که از آن پس، دولت‌ها خودشان در مورد دین قلمروشان تصمیم می‌گیرند و دخالت دیگران مجاز نیست. این به معنای تجویز نوعی رواداری دینی و پلورالیسم بین دولت‌هاست. وستفاليا مفروضات شاهدگان و دیپلمات‌ها در مورد سیاست خارجی را تغییر داد. در نظم جدید، دولت‌ها واحدهایی عقلانی به‌شمار آمدند که در سیاست خارجی فقط بر اساس منافع ملی رفتار می‌کنند. (Thomas, 2005: 54 - 55)

با وجود نهادهایی نظیر معاهده وستفاليا، عدم رواداری مذهبی همچنان در بسیاری از کشورهای غربی جریان داشت. از این‌رو، در بسیاری از جنبش‌ها و انقلاب‌های غربی، اصل آزادی مذهب و عقیده پیگیری می‌شد. در سده‌های ۱۷ و ۱۸، مستعمرات بریتانیا در آمریکای شمالی، مأمان اقلیت‌ها و مخالفان مذهبی مختلفی بود که اروپا را محل امنی برای ابراز عقاید خود نمی‌دیدند. پیوریتن‌ها^۳ گروه معروفی از پروتستان‌های انگلستان هستند که از اوایل سده هفدهم و به‌ویژه در دهه ۱۶۳۰ مهاجرت گسترده‌ای به نیوانگلند (آمریکا) انجام دادند. همچنین در این دو سده، اندیشه‌های روشنگری، آثار چشمگیری در گرایش به تساهل فرهنگی و دینی داشتند.

در نیمه دوم سده هجدهم، با انقلاب آمریکا گام بزرگ دیگری در جهت نهادینه‌سازی و بسط آزادی دینی برداشته شد. در پی جنگ‌های پیروزمندان انقلاب آمریکا، رهبران این کشور نوظهور در سال ۱۷۷۶ اعلامیه استقلال صادر کردند که در آن بر حق حیات، حق آزادی، حق جستجوی خوشبختی، حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود، و همچنین ضرورت رضایت ملت‌ها از حکومت‌هایشان تأکید شده است. به علاوه، در قانون اساسی ایالات متحده، آزادی دینی مورد تأکید قرار گرفته است.

در اولین اصلاحیه قانون اساسی ایالات متحده، ضمن تصریح بر آزادی‌های اساسی از جمله آزادی دین، آمده است که کنگره نمی‌تواند هیچ قانونی را به منظور استقرار دین، منع ابراز آزادانه دین، محدودسازی آزادی بیان و مطبوعات، محدودسازی حق مردم برای تشکیل صلح‌آمیز اجتماعات و محدودسازی حق مردم برای

1. Pope Innocent X.
2. Peace of Augsburg.
3. Puritans.

دادخواهی از حکومت، به تصویب برساند. همچنین، در ماده ۶ قانون اساسی تصریح شده که کسب صلاحیت برای هر نوع مقام دولتی یا سرپرستی عمومی، مستلزم هیچ نوع آزمون دینی نخواهد بود.

انقلاب فرانسه که در سال ۱۷۸۹ آغاز شد، تا حدی تحت تأثیر تحولات آمریکا قرار داشت. در همین سال، رهبران و نمایندگان انقلاب فرانسه، اعلامیه حقوق انسان و شهروند^۱ را صادر کردند که مبنای قانون اساسی سال ۱۷۹۱ قرار گرفت. این اعلامیه ۱۷ ماده‌ای که نمودی از قانون طبیعی اندیشه روشنگری تلقی می‌شود، برخورداری برابر انسان‌ها از حقوق بنیادین آزادی، مالکیت، امنیت و مقاومت در برابر ظلم را طبیعی و سلب‌نشده می‌داند. در ماده ۱۰ این اعلامیه، تصریح شده است که هیچ‌کس نباید به دلیل عقاید و نظرهایش، از جمله باورهای مذهبی، دچار مزاحمت و تعدی شود؛ مشروط بر اینکه ابراز آنها، نظم عمومی مستقر توسط قانون را بر هم نزنند.

اصل آزادی دینی، حتی در دوره بازگشت جریان انقلاب و کشورگشایی‌های ناپلئون نیز محترم بود. مهم‌تر اینکه با انقلاب فرانسه، شعارهای آزادی‌خواهانه و ناسیونالیستی انقلاب، گستره فراملی یافت و فضای سیاسی بسیاری از کشورهای اروپایی و حتی غیراروپایی را تحت تأثیر قرار داد. رهبران پس از انقلاب، انگیزه بالایی برای صدور شعارهای انقلاب داشتند. اگرچه مسائلی چون توسعه‌طلبی ناپلئون و توافق‌های ضدآزادی‌خواهانه کنگره وین و اتحاد مقدس، صدمات بزرگی به آرمان‌های انقلاب فرانسه زدند، به تدریج جنبش‌هایی تحت تأثیر این انقلاب شکل گرفتند. علاوه بر شعارهای آزادی‌خواهانه، ناسیونالیسم انقلاب فرانسه نیز آثار مهمی در دین‌زدایی از قدرت داشت. ناسیونالیسم با تقویت مرجعیت و اهمیت واحد دولت - ملت، در سکولاریزه کردن سیاست و روابط بین‌الملل، نقش اساسی ایفا کرد. در این فرایند، نقش محوری جهان غرب بسیار محسوس بود. (Burleigh, 2005 & 2007)

در سده بیستم، تحولات جدیدی در راستای اصل آزادی دین و عقیده رخ داد. در حالی که معاهده وستفاليا با پذیرش اصل آزادی مذهبی، در پی منع عدم رواداری و منازعات مذهبی بود، در سده بیستم امواج جدیدی از برخوردهای خشونت‌آمیز دینی پدید آمد. در نیمه اول این سده، نمودهای مختلفی از منازعات بین مسلمانان و مسیحیان، یهودیان و مسیحیان، و یهودیان و مسلمانان شکل گرفت. جبهه تقابل و نزاع در نیمه دوم سده بیستم و پس از آن، عمدتاً بین مسلمانان از یک سو، و مسیحیان و یهودیان از سوی دیگر بود. از این رو، به تدریج این ایده قوت گرفت که لازم است نهادهای بین‌المللی از سازوکارهای محکم‌تری برای تضمین آزادی عقیده و مدارای مذهبی استفاده کنند. چنین تصویری زمینه‌ساز تلاش برای تحدید حاکمیت‌ها به منظور تضمین آزادی عقیده گردید که این در واقع، نوعی سکولاریزاسیون با انحراف از موازین وستفاليا به حساب می‌آید. (Philpott, 2004)

1. Declaration of the Rights of Man and of the Citizen.

در سده بیستم، اصل آزادی و مدارای دینی در قالب نهادهای بین‌المللی مختلفی نمود یافت که سه مورد عمده آن عبارتند از: اعلامیه جهانی حقوق بشر^۱، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی^۲ و اعلامیه حذف کلیه اشکال نابردباری و تبعیض مبتنی بر دین یا عقیده^۳ که به ترتیب در سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۶۶، و ۱۹۸۱ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسیدند. اعلامیه جهانی حقوق بشر که تهیه و تصویب آن در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، تا حد زیادی تحت تأثیر خشونت‌های تمامیت‌خواهانه و نژادپرستانه رژیم‌های توتالیتار، به‌خصوص آلمان دوره هیتلر قرار داشت، در ماده ۱۸ تصریح می‌کند:

هر کس حق برخورداری از آزادی اندیشه، وجدان و دین را دارد؛ این حق، شامل آزادی تغییر دین یا عقیده، و نیز آزادی ابراز دین یا عقیده به اشکال فردی یا جمعی و خصوصی یا عمومی، از طریق آموزش، عمل به شعائر، نیایش و به‌جا آوردن آیین‌ها نیز می‌گردد.

این حقوق به شکل مفصل‌تری در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و اعلامیه حذف کلیه اشکال نابردباری و تبعیض مبتنی بر دین یا عقیده، منعکس و بر آن تأکید شده است.

در منشور ملل متحد، درباره آزادی دین، مستقیم صحبت نشده است، اما نظم بین‌المللی مورد نظر آن، نظمی سکولار است که هدف اساسی سازمان ملل متحد، یعنی حفاظت از صلح و امنیت بین‌المللی را تعقیب می‌کند. در ماده ۲ این منشور، مطابق با موازین نظم وستفالیایی، اصل حاکمیت دولت‌ها و مصونیت آنها از مداخله‌گری دولت‌های دیگر، به رسمیت شناخته شده است. با وجود این، منشور ملل متحد نابرابری قدرت در عرصه بین‌الملل را پذیرفته و بدان مشروعیت بخشیده است. این منشور، مسئولیت اصلی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به شورای امنیت که متشکل از قدرتمندترین کشورهای جهان هستند، سپرده و اعضای ملل متحد را موظف کرده است تصمیمات آن شورا را پذیرفته و اجرا کنند.

از دیگر نشانه‌های مهم سکولاریسم در روابط بین‌الملل، غلبه تفکر سرمایه‌داری است که به تبع آن، گردانندگان و حامیان نظام بین‌الملل، کشاکش بین‌المللی بر سر ثروت و شکاف عمیق طبقاتی در سطح جهانی را پذیرفته‌اند. سرمایه‌داری، دربردارنده تفکری است که مالکیت خصوصی و تلاش برای حداکثرسازی نفع شخصی را به رسمیت شناخته است. نظام اقتصادی سرمایه‌داری از سده‌های ۱۵ و ۱۶ با آغاز عصر استعمار شکل گرفت و پس از انقلاب صنعتی در نیمه دوم سده هجدهم به‌سرعت گسترش یافت. در سده نوزدهم، سرمایه‌داری قالب لیبرالیستی پیدا کرد، اما در نیمه دوم این سده وجهه انحصاری آن به‌شدت پررنگ گردید، به‌نحوی که برخی نظریه‌پردازان مثل لنین، انحصارگرایی غول‌های اقتصادی سرمایه‌داری در نیمه دوم سده ۱۹ را آغاز امپریالیسم سرمایه‌داری می‌دانند. ادغام برخی شرکت‌ها در قالب تراست‌ها و کارتل‌ها و

1. Universal Declaration of Human Rights.
2. International Covenant on Civil and Political Rights.
3. Declaration on the Elimination of All Forms of Intolerance and of Discrimination Based on Religion or Belief.

تشکیل شرکت‌های بزرگ چندملیتی، نمودی از انحصارگرایی سرمایه‌داری در این دوره است. برخی تحلیل‌گران، بر نقش سرمایه‌داری امپریالیستی در بروز جنگ تأکید کرده‌اند و به‌ویژه رقابت‌های تنگاتنگ قدرت‌های امپریالیست سرمایه‌داری را، از عوامل مهم آغاز جنگ‌های جهانی اول و دوم می‌دانند. (James, 1977) با وجود مسائل متعددی که تاکنون سرمایه‌داری را، چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ عملی، به چالش کشیده، این سیستم، نهادینه‌تر شده است. نظام بین‌المللی، امروز همچنان پویایی خود را به سرمایه‌داری متکی کرده و با منطق‌های حاکم بر آن هماهنگ است.

در مجموع، برخی مشخصه‌های بنیادی روابط بین‌الملل در این دوره، مولود تفکر اومانیستی و به‌نحوی با منطق سنتی حیات دینی، ناهماهنگ است. در چنین فضایی، جریان‌های دین‌گرا تا زمانی به رسمیت شناخته می‌شوند که الزامات حیات اجتماعی مدرن، از جمله تساهل دینی و مصونیت دولت از دخالت اجبارآمیز نهاد دین را بپذیرند. در غیر این صورت، با محدودیت‌ها یا فشارهای بین‌المللی مواجه خواهند شد. نحوه تعامل جامعه بین‌الملل با جنبش‌های اسلام‌گرا گویای این واقعیت است.

۲. سکولاریسم در تئوری روابط بین‌الملل

در میان مکاتب و تئوری‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل، دو مکتب پرآوازه رئالیسم و لیبرالیسم، دارای گرایش سکولاریستی پررنگ‌تری بوده‌اند. ایدئالیست‌های اولیه و رئالیست‌های متقدم کلاسیک، برنامه منظم و دقیقی برای حذف یا به حاشیه راندن نقش دین نداشتند، اما به تدریج هوادارانی ظهور کردند که قرائت‌های سکولاری پررنگی از این دو مکتب عرضه کردند.

برخی نظریه‌پردازان اولیه، حتی در تبیین دیدگاه‌های خویش از مفاهیم دینی استفاده می‌کرده‌اند، هرچند در نهایت، به نتایجی رسیدند که در آنها نقش دین حذف می‌شد. به عنوان مثال، راینهولد نیبور^۱ (۱۹۷۱ - ۱۸۹۲) مفسر کتاب مقدس و متفکر الهیات مسیحی که بیشتر تحت تأثیر اندیشه‌های سنت آگوستین به نظر می‌رسد، نظریه رئالیستی خود را درباره روابط بین‌الملل، با مفهوم گناه اولیه انسان توضیح می‌دهد. گناه اولیه یا گناه غرور و خودشیفتگی، انسان را آلوده و فاسد ساخت و استعداد گناه و شرارت را در وی ایجاد کرد. این وضع، زمینه‌ساز شیوع گناه و فساد شد، به‌نحوی که شرارت موجود در جهان، ناشی از این گناه است. سیاست قدرت یا گرایش به تفوق بر دیگران، چه در عرصه داخلی و چه در عرصه روابط بین‌الملل، در همین مسئله ریشه دارد. تاریخ، مملو از شواهدی است که این ادعا را تأیید می‌کند. (Hussain, 2010)

برای درک عمیق‌تر سکولاریسم در تئوری‌های جریان اصلی، به‌ویژه رئالیسم و لیبرالیسم، باید به نقش مفروضه‌های دو گرایش فرانظری مهم توجه کرد. این دو گرایش فرانظری پرنفوذ عبارتند از: پوزیتیویسم و ماتریالیسم. در رویکرد پوزیتیویستی، علم از منطق تحلیلی و تبیینی یکپارچه و واحدی برخوردار است که در

1. Reinhold Niebuhr.

همه حوزه‌های شناخته‌شده طبیعی یا اجتماعی، کاربرد دارد. پژوهش علمی در هر موضوعی به لحاظ روش‌شناختی، مستلزم استفاده از تکنیک‌های سیستماتیک مشاهده و سنجش است. محقق در بررسی پدیده‌ها، اعم از طبیعی یا اجتماعی، با یک سری واقعیت‌های بیرونی مواجه است که مستقل از ملاحظات و قضاوت‌های ارزشی محقق، قابل شناختند. برای جهان اجتماعی مشابه جهان طبیعی، الگوها، قوانین و قواعد عمومی و نظام‌مندی وجود دارد که با شناسایی آنها، پیش‌بینی و کنترل پدیده‌ها میسر می‌گردد. بنابراین، کار محقق علوم اجتماعی، کشف الگوها، قوانین و قواعد مربوط به موضوع پژوهش با استفاده از متدهای علمی، به منظور پیش‌بینی تحولات و کنترل یا بهره‌برداری‌های مقتضی از آنهاست. در این چارچوب، تحولات روابط بین‌الملل نیز بر اساس قوانین و منطقی یکپارچه صورت می‌پذیرد و کار محقق روابط بین‌الملل نیز کشف آن قوانین و منطقی است. چنین پیش‌فرض‌هایی باعث می‌شود محقق روابط بین‌الملل، کلیه کنشگران دینی و حرکات‌های دینی را تابع منطقی واحد تلقی کند. (Thomas, 2005: 60-61)

از چنین منظری، کنشگران مختلف نظیر مسیحیان راست، یهودیان صهیونیست، طالبان، و جمهوری اسلامی ایران، با وجود تفاوت‌های بنیادین، همگی در یک قالب بنیادگرایی مذهبی مورد توجه قرار می‌گیرند و تصور می‌شود که بنیادگرایی دینی به‌مثابه یک پدیده یا یک معضل بین‌المللی، تابع قوانینی عمومی است. همان‌طور که در بررسی پدیده‌های فیزیکی، قوانین مشابه حاکم بر چند پدیده همسان (مثل چند زلزله) را به کل پدیده‌های همسانی تسری می‌دهیم که آزمایش و سنجش نشده‌اند، در بررسی بنیادگرایی مذهبی نیز ویژگی‌های مشابه چند کنشگر بنیادگرای مذهبی را شناسایی کرده، آن را به کلیه کنشگران مشابه تسری می‌دهیم.

در اینجا دو مشکل اساسی مطرح می‌شود: اولاً، همه بنیادگرایان دینی مشابه انگاشته می‌شوند، در حالی که شباهت‌های آنها ممکن است ظاهری و سطحی باشد؛ ثانیاً، این کنشگران معمولاً با همین مشخصه‌های به‌ظاهر مشترک شناخته می‌شوند و در تحلیل آنها بر مشترکاتشان تأکید می‌گردد، در حالی که تفاوت‌هایشان بسیار پررنگ‌تر و عمیق‌تر است. برای مثال، از آنجا که بسیاری از جنبش‌های دینی بنیادگرا، مخالفت خود را با وضع موجود نظام بین‌الملل ابراز کرده و پتانسیل خود را برای منازعه نشان داده‌اند، در توصیف آنها، بر ویژگی‌هایی همچون مخالفت با وضع موجود و ستیزه‌جویی تأکید می‌شود. همچنین از آنجا که هدف اساسی تئوری‌های رئالیست و لیبرالیست، حفظ صلح و امنیت بین‌الملل است، هواداران آنها به بنیادگرایی به‌مثابه معضلی علیه صلح و امنیت بین‌الملل می‌نگرند. بنابراین، با نگاه پوزیتیویستی، جنبش‌های بنیادگرای دینی باید مهار گردند، بدون اینکه به انگیزه‌ها، شعارها، و آرمان‌هایشان توجه جدی شود.

مسئله بعدی، نفوذ مفروضه‌های ماتریالیستی در تئوری‌های جریان اصلی است که باعث می‌شود در تحلیل و شناخت پدیده‌ها و رویدادهایی که اساساً ریشه معنایی و متافیزیکی دارند، انحراف صورت گیرد. در رویکرد ماتریالیستی، در شناخت و تحلیل ریشه‌ها و متغیرهای دخیل در تحولات و پدیده‌های اجتماعی، بر نقش

نیروهای مادی تأکید می‌شود. به عنوان مثال، در حالی که شبکه القاعده، تحت تأثیر عمیق آموزه‌های ایدئولوژیک مذهبی - سیاسی شکل گرفته، در تحلیل ماتریالیستی از ظهور آن، بر نقش متغیرهایی چون قدرت‌طلبی، فقر اقتصادی و تکنولوژی‌های مدرن ارتباطاتی و تسلیحاتی تمرکز می‌شود. برای گذرا و فرعی جلوه دادن نقش مذهب، ممکن است ادعا شود که رادیکالیسم مذهبی، خود محصول یا عارضه‌ای ناشی از واقعیت‌های بنیادی ملموس و سنجش‌پذیر حیات اجتماعی، از جمله نابرابری اجتماعی است، نه علت بنیادی حیات اجتماعی و مادی. (Ibid: 62)

در هر دو رهیافت رئالیسم و لیبرالیسم، تحولات روابط بین‌الملل، تحت تأثیر قوی مفروضه‌های ماتریالیستی قرار دارد. از منظر رئالیسم، تغییرات مربوط به توزیع قدرت، نقشی اساسی در جهت‌گیری تحولات روابط بین‌الملل ایفا می‌کنند. به طور مشخص‌تر، با به هم خوردن توازن قدرت، احتمال بروز ناامنی و جنگ افزایش می‌یابد، لذا برای درک روابط بین‌الملل، باید بر مفهوم قدرت تمرکز کرد. قدرت نیز اساساً با شاخص‌های فیزیکی و به‌خصوص توانمندی‌های نظامی تعریف می‌شود.

در رویکرد لیبرالیستی، اگرچه نقش تغییرات توزیع قدرت در جهت‌گیری تحولات روابط بین‌الملل تعیین‌کننده نیست، در تعریف مفهوم قدرت، باز نقش شاخص‌های مادی مهم است. در حالی که رئالیست‌ها بر نقش توانمندی‌های نظامی تأکید دارند و روابط بین‌الملل را عرصه منازعه‌آمیز کشاکش بر سر قدرت می‌دانند، لیبرال‌ها نقش توانمندی‌های اقتصادی و تکنولوژیک را پررنگ ساخته، روابط بین‌الملل را عرصه‌ای می‌دانند که به سبب بروز تحولاتی مثل وابستگی متقابل اقتصادی، صلح‌آمیزتر می‌شود. با این حال، نظر به اینکه مکتب لیبرالیسم برای متغیرهایی از قبیل نهادهای بین‌المللی و حتی نهادهای سیاسی داخلی نقشی مهم قائل است، در مقایسه با رئالیسم، کمتر به مفروضه‌های ماتریالیستی تکیه دارد.

مسئله به حاشیه کشیده شدن نقش دین، در قرائت‌های علم‌گرایانه رئالیسم و لیبرالیسم جدی‌تر است. از منظر نورتالیستی، دین و جلوه‌های سیاسی آن یا نمودهای خشونت‌گرای دین سیاسی - که نمونه برآیند آن در شبکه القاعده مشاهده می‌شود - نه در تعاملات بین‌المللی نقش مهمی دارند و نه برای اداره موفقیت‌آمیز سیاست خارجی یا تأمین صلح و امنیت بین‌الملل، رهنمودهای سازنده‌ای عرضه می‌کنند. خشونت‌گرایی و ستیزه‌گری مذهبی در روابط بین‌الملل، علائمی از شرایط خاص نظام بین‌الملل هستند که در نتیجه رشد بی‌نظمی و ناهماهنگی در ساختار آنارشیک این نظام، فرصت ظهور و بروز یافته‌اند. در پارادایم رئالیسم، فرض بر این است که در صورت آنارشی یا فقدان اقتدار فائده، دولت‌ها همواره در معرض تهاجم خارجی قرار دارند. در وضعیت آنارشی، دولت‌های قوی‌تر همواره مستعد حمله به دولت‌های ضعیف‌ترند. دولت‌ها بر اساس منافع امنیتی‌شان با یکدیگر ائتلاف می‌کنند یا وارد جنگ می‌شوند. (Waltz, 1979: 79 - 128)

در تئوری‌های نولیبرال هم جایگاه حاشیه‌ای دین کاملاً محسوس است. در این مکتب، متغیرهایی نظیر وابستگی متقابل اقتصادی و رژیم‌های بین‌المللی، می‌توانند مناسبات دولت‌ها را مسالمت‌آمیز ساخته، مانع

جنگ شوند. طبق رهیافت نولیبرالیسم، آناشری آن‌چنان که در رهیافت رئالیستی تأکید می‌شود، منطق منازعه‌آمیزی ندارد. نهادها یا رژیم‌های بین‌المللی می‌توانند با قاعده‌مندسازی و ایجاد شفافیت، احتمال نزاع بین‌المللی را در حد مؤثری کاهش دهند. البته این به معنای نفی تأثیر متغیر قدرت در مناسبات دولت‌ها نیست. نکته مهم این است که وابستگی متقابل و نهادها و رژیم‌های بین‌المللی، قدرت دولت‌ها را از حالت لجام‌گسیختگی خارج می‌کند. (Keohane, 1984) از منظر نولیبرالیستی، همگرایی و امنیت در مناسبات دولت‌های عضو اتحادیه اروپا، در اصل، نتیجه وجود چنین متغیرهایی است، نه محصول رهنمودهای دینی یا اشتراکات فرهنگی و دینی.

نکته مهمی که در هر دو مکتب رئالیسم و لیبرالیسم محرز است و در سکولاریزه شدن آنها نقش اساسی دارد، رویکرد گزینه عقلانی آنهاست. رئالیسم و لیبرالیسم مثل سایر تئوری‌های عقل‌گرای جریان اصلی، تحت تأثیر مفروضه‌های مدرن روشنگری، به نوعی عقلانیت مستقل از بستر تاریخی و اجتماعی در کنشگران اصلی عرصه بین‌المللی قائل هستند. البته این به معنای نفی وجود کنشگران دارای گزینه غیرعقلانی یا به تعبیر دیگر، گزینه عقلانی غیرمدرن نیست، بلکه به این معناست که در جهان مدرن معاصر، کنشگرانی که به گزینه‌های غیرعقلانی روی می‌آورند، محکوم به شکست یا به حاشیه کشیده شدن هستند.

در تئوری‌های رئالیسم و لیبرالیسم، کنشگران اصلی و تعیین‌کننده در عرصه بین‌الملل، اعم از دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی و افراد، همگی کنشگرانی عقلانی هستند که در تصمیم‌گیری‌هایشان فایده‌گرایانه عمل می‌کنند. آنها به اهداف و منافع مشخصی نظیر قدرت، امنیت، ثروت و رفاه توجه دارند؛ حال ممکن است راه مناسب برای دستیابی به این اهداف و منافع را به صورت فردی و خودمحورانه تشخیص دهند یا جمعی و مشارکتی.

تئوری‌های عقل‌گرا متکی بر این مفروضه‌اند که عقلانیت، امری مستقل از بستر تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و دینی است. کلیه کنشگران عقلانی در هر جامعه یا کشور، فهمی مشترک از طبیعت و نیازهای بشر دارند و در انتخاب گزینه عقلانی، با منطقی واحد تصمیم‌گیری می‌کنند. از این منظر، کنشگران یا کارگزاران دین‌گرا، اساساً در پی اهداف و ترجیحات مدرن و عقلانی مثل قدرت و منفعت و رفاه هستند. حال اگر آنها به ملاحظات دینی متفاوتی، نظیر حاکمیت شریعت و ستیز با مدرنیته بیندیشند، به شکست و زوال محکوم خواهند بود.

بر اساس تئوری گزینه عقلانی - که تئوری‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل بدان متکی‌اند - کنشگران در تصمیم‌گیری‌هایشان سود و زیان‌های احتمالی ناشی از تصمیم‌های بدیل را محاسبه و با توجه به اصل حداکثرسازی سود و حداقل‌سازی زیان، تصمیم‌گیری می‌کنند. در این فرایند، محدودیت‌های هنجاری مذهبی، یا مورد توجه قرار نمی‌گیرند و یا مطابق با گزینه‌های عقلانی اصلاح می‌شوند. (Lannaccone, 1997: 26 - 27)

دین‌گرایی نوین و بازگشت دین به عرصه روابط بین‌الملل

۱. روند و ماهیت دین‌گرایی اخیر در روابط بین‌الملل

بازگشت یا احیای دین در دهه‌های اخیر، محدود به عرصه روابط بین‌الملل نبوده است؛ بلکه روندی فراگیر بوده که در ابعاد مختلف حیات بشر آثار خود را نشان داده است. دین‌گرایی اخیر، محدود به ابعاد فردی و خصوصی زندگی انسان نیست، بلکه جلوه‌های اجتماعی و سیاسی بارزی دارد. در این روند، نقش اعتقادات، شعائر، رویه‌ها و گفتمان‌های دینی در جهت‌دهی به زندگی بشر، از جمله در عرصه سیاست، به طرز محسوس پی‌رنگ شده است؛ به نحوی که برآیند آنها را در فعالیت شبکه‌ها و گروه‌های غیردولتی، احزاب سیاسی و سازمان‌های غیررسمی یا رسمی، می‌توان دید.

رابرت واتنو،^۱ روند نوین احیای دینی را با اصطلاح «بازسازی دین»^۲ در عصر جهانی توصیف می‌کند؛ عصری که در آن، نیروهای فرهنگی و اجتماعی تحول‌ساز، تحت تأثیر جهانی شدن، به صورت جمعی زمینه تحول فرهنگی در سیاست داخلی و بین‌المللی را فراهم می‌سازند. (Wuthnow, 1988) این وضع، بسیاری از مفروضه‌های مدرن درباره دین را به چالش کشیده است. در این شرایط، دیگر دین‌دار بودن به‌مثابه خرافه‌گرایی، موهوم‌پرستی و جهل نیست، بلکه با دلایل مهمی نظیر نیاز جدی انسان به معنا در زندگی توجیه می‌شود.

بازگشت و احیای دین در دوره اخیر، به لحاظ جغرافیایی محدود به مکان خاصی نیست؛ بلکه در مناطق مختلف، از جمله آسیای شرقی، آسیای مرکزی، خاورمیانه آفریقا و آمریکا تحقق یافته است. اگر چندی پیش جمهوری اسلامی منادی بازگشت به اسلام بود، امروزه گرایش به اسلام در کشورهای مختلف آسیا، خاورمیانه و آفریقا جریان یافته است. حتی در برخی کشورهای غیراسلامی آسیای شرقی و آمریکای لاتین و همچنین ایالات متحده نیز روند دین‌گرایی محسوس است. در این فرایند، ارتباط مشخصی بین مدرنیزاسیون و توسعه با دین‌گرایی مشاهده نمی‌شود. جریان دین‌گرایی در برخی از اقتصادهای نوظهور مثل آسیا و آمریکای لاتین و کشورهای پردرآمدی مثل عربستان سعودی، نشان می‌دهد که ارتباط معکوسی بین افزایش توسعه رفاه و دین‌گرایی وجود ندارد. همچنین پدیده دین‌گرایی در کشور مدرن و اقتصاد برتر جهان، یعنی ایالات متحده، نشان می‌دهد که نه تنها توسعه اقتصادی، بلکه توسعه سیاسی نیز مانع جدی دین‌گرایی نیست. (Thomas, 2005: 27) چنین وضعیتی، حاکی از تزلزل این مفروضه مهم مدرن است که رشد و توسعه اقتصادی و سیاسی با عقلانی کردن حیات بشر، موجب تضعیف و به حاشیه کشیده شدن جایگاه دین می‌گردد. دین‌گرایی در عرصه روابط بین‌الملل جلوه‌های آشکارتری دارد. طی دهه‌های اخیر، فقط در جهان اسلام، گروه‌ها، شبکه‌ها و سازمان‌های مختلفی شکل گرفته‌اند که مطالبات و فعالیت‌هایشان در عرصه روابط بین‌الملل،

1. Robert Wuthnow.
2. Restructuring of religion.

جهت‌گیری اسلامی - سیاسی دارد. در حالی که در دوره جنگ سرد، تقابل سیاسی - ایدئولوژیک غرب و شرق بر چو سیاست بین‌الملل غالب بود، در دوره پس از جنگ سرد، غرب در برابر چالش مهم دیگری به نام اسلام‌گرایی رادیکال قرار گرفته است. جنبش‌های اسلام‌گرای رادیکال، از این حیث به چالش برای غرب تبدیل شده‌اند که مخالف نظم بین‌المللی موجود و خواستار تغییرات اساسی در آن هستند.

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ رویدادی بود که در رشد حرکت‌های اسلام‌گرایانه بعدی نقش مهمی داشت. این انقلاب با شعار نفی ایدئولوژی‌های غرب و شرق، موجب سقوط یکی از قدرت‌های سکولار منطقه‌ای و متحد ایالات متحده گردید و در عوض، سیستمی اسلامی را جایگزین کرد که با نظم بین‌المللی موجود، به شدت مخالف است. «استکبار جهانی» و «شیطان بزرگ»، از جمله اصطلاحاتی هستند که رهبر انقلاب، امام خمینی ره در توصیف ماهیت قدرت‌های موجد وضع موجود، به‌ویژه ایالات متحده به کار گرفت و ملت‌های مسلمان را به مقابله با آنها با اتکا به پتانسیل‌های دینی، دعوت کرد. سکولاریسم و بی‌عدالتی در روابط بین‌الملل، از مهم‌ترین مسائلی هستند که انقلاب اسلامی ایران آنها را به چالش کشیده است. این انقلاب از همان آغاز، داعیه‌های فراملی و انگیزه‌های بالا برای توسعه اسلام‌گرایی و رادیکالیسم در عرصه بین‌المللی، به‌خصوص میان کشورهای جهان سوم داشت. (Falk, 2003: 182)

یکی از دیگر موضوعاتی که در دهه‌های اخیر، به‌مثابه نمودی از دین‌گرایی سیاسی در عرصه بین‌الملل، جالب توجه بود، رشد اسلام‌گرایی در منازعات اعراب و اسرائیل است. این تحول تا حدی از انقلاب اسلامی ایران تأثیر پذیرفت. شکست اعراب در جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ از یک سو، و ضعف و ناکارایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین - که در دهه ۱۹۷۰ به عنوان نماینده فلسطینیان ایجاد شد - از سوی دیگر، باعث شد گروه‌هایی از اعراب برای پیشبرد مؤثر اهداف خود، به استفاده از پتانسیل‌های دینی روی آورند.

پس از جنگ ۱۹۸۲ لبنان و استمرار اشغال بخش‌هایی از سرزمین این کشور توسط اسرائیل، حزب‌الله لبنان به عنوان یک سازمان مبارز شیعه‌مذهب تحت حمایت جمهوری اسلامی ایران شکل گرفت و به طور منظم و سازمان‌یافته، مبارزات ضداسرائیلی‌اش را آغاز کرد. در پی انتفاضه اول فلسطینیان در سال ۱۹۸۷ که از غزه آغاز شد و سپس به کرانه غربی سرایت کرد، موج جدیدی از مبارزات ضداسرائیلی شکل گرفت که عقبه دینی داشت. با این انتفاضه، دو سازمان مبارز مذهبی، یعنی حماس و جهاد اسلامی پدید آمد که آنها نیز در حمایت ایران بودند. (Fox & Sandler, 2004: 146-147)

حزب‌الله و گروه‌های مذهبی فلسطینی، طی بیش از دو دهه رشد و گسترش فعالیت‌های خویش، صدمات بزرگی بر اسرائیل وارد کردند و در عقب‌نشینی آن از برخی سرزمین‌ها از جمله جنوب لبنان و غزه، نقش بسیار مهمی داشتند. حزب‌الله در جنگ ۳۳ روزه با اسرائیل در سال ۲۰۰۶، که نمایش قدرت مهمی برای این سازمان و حامی اصلی‌اش یعنی ایران بود، نشان داد که نیروهای مذهبی، با وجود محدودیت‌های بین‌المللی، رشد درخور توجه و مؤثری داشته‌اند.

مسئله احتمال رویارویی پیروان ادیان در عرصه روابط بین‌الملل، پیش‌تر به صورت‌های مختلف، موضوع بحث قرار گرفته بود. پس از خاتمه جنگ سرد، در اوایل دهه ۱۹۹۰ مباحث متنوعی مطرح شد که ضمن اشاره به گسترش دین‌گرایی در عصر جهانی شدن، بر آینده منازعه‌آمیز مناسبات پیروان ادیان مختلف تأکید می‌کرد. تئوری ساموئل هانتینگتون درباره «برخورد تمدن‌ها» یکی از پرآوازه‌ترین این مباحث است. (Huntington, 1993) هانتینگتون ضمن تأکید بر اهمیت فزاینده هویت تمدنی در جهان پس از جنگ سرد، نقش ویژه‌ای برای فرهنگ و دین در تمایزات تمدنی قائل است. به نظر وی، در شرایط جدید، تفاوت در فرهنگ و دین، در جایگاه عاملی مهم در تفاوت بین سیاست‌ها عمل می‌کند. او ضمن اشاره به واقعیت احیای دین و مقابله با سکولاریزاسیون در عصر نو، بر نقش اساسی دین در تمایزات هویتی و نزاع میان آنها تأکید می‌کند. (Ibid: 25 - 29)

جدا از منازعات و مسائلی که رشد دین‌گرایی به همراه داشته، آنچه در اینجا اهمیت اساسی دارد، همان تقویت دین‌گرایی در عصر جهانی شدن است. نکته جالب دیگر اینکه دین‌گرایی نوین تا حد زیادی جهت‌گیری بنیادگرایانه داشته است. بنیادگرایی دینی نوعی طرح و حرکت دینی - سیاسی است که درصدد به‌کارگیری اصول و ارزش‌های دینی برگرفته از متون مقدس آن دین، برای ساماندهی به امور مادی و معنوی جامعه است. جوشش بنیادگرایی دینی در عصر جهانی شدن، حیرت متفکران و هواداران سکولار مدرنیته را در پی داشته است؛ چراکه پیش‌بینی بسیاری از ناظران این بود که جهانی شدن با تقویت عقل‌گرایی، تضعیف هرچه بیشتر بنیادگرایی دینی را به دنبال داشته باشد. در بسیاری از کشورهای جهان، چنین به نظر می‌رسد که جنبش‌های دینی تجدید قوا کرده، درصدد اثرگذاری بر محیط اجتماعی خود هستند. بنیادگرایی دینی بر این باور استوار است که دین، پیوندی ناگسستنی با قانون و سیاست دارد و می‌تواند جامعه را از انحطاط فکری و اخلاقی مدرن نجات دهد. (هی‌وود، ۱۳۸۳: ۲۹۸ - ۲۹۵)

البته در اینجا باید تأکید کرد که دین‌گرایی در دهه‌های اخیر، فراتر از حرکت‌های بنیادگرایانه و در برخی موارد، واکنشی تدافعی در برابر تفکر الحادی بوده که هدفش نه ضرورتاً ساماندهی به امور اجتماعی و سیاسی، بلکه در درجه اول، ارضای نیازهای معنایی فردی بوده است. در دهه ۱۹۸۰ دین‌گرایی یکی از عوامل مهم اعتراضات جوامع اقماری شوروی به مطلق‌گرایی الحادی مسکو به شمار می‌رفت. این گرایش در انقلاب لهستان به‌خوبی نمایان گردید. فروپاشی کمونیسم در لهستان و اروپای شرقی، قدرت کلیسای کاتولیک روم در جهان مدرن را نشان داد. به‌ویژه، هم‌بستگی لهستانی‌ها در برابر کمونیسم، تحت تأثیر قوی آموزه‌های دینی پاپ ژان پل دوم^۱ بود. (Thomas, 2005: 3-7) نارضایتی از دین‌ستیزی شوروی، در سایر مناطق بلوک شرق، از جمله مناطق مسلمان‌نشین آن نیز جریان داشت. از این‌رو، پس از فروپاشی اتحاد شوروی، نهادهای دینی جوامع بلوک

1. Pope John Paul II.

شرق رونق یافت؛ هرچند دین‌گرایی در جوامع پساکمونویستی، نمودهای سیاسی نسبتاً کمتری داشته است.

۲. ریشه‌های تقویت جایگاه دین در روابط بین‌الملل

محققان در بررسی علل و عوامل رشد دین‌گرایی در روابط بین‌الملل، به دو مجموعه از متغیرها توجه ویژه می‌کنند: متغیرهای ثابت و متغیرهای مقطعی. متغیرهای ثابت، در اصل به پتانسیل‌های درونی و ذاتی دین اشاره دارد که ضرورت دخالت قواعد و دستورالعمل‌های دینی در امور اجتماعی - سیاسی را ایجاد می‌کند. اما متغیرهای مقطعی، شرایط ویژه‌ای هستند که در طول زمان و تحت تأثیر تحولات اجتماعی خاصی ظهور کرده، موجب تحریک دین‌گرایی سیاسی می‌شوند. در این مبحث، متغیرهای مقطعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند؛ چراکه در تبیین تقویت دین‌گرایی در روابط بین‌الملل طی دهه‌های اخیر، نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. البته در اینجا ذکر این نکته نیز لازم است که تفکیک متغیرهای ثابت و مقطعی شاید چندان ساده نباشد. یکی از علل مهم آن، این است که مفسران دینی معمولاً در تفسیر گزاره‌های دینی اختلاف نظر دارند. به این دلیل، اگر بر فرض، زمانی برخی مفسران یک دین با استفاده از آموزه‌های دینی، اعتراض به وضع موجود را توجیه کنند و موجب ظهور یک جنبش سیاسی دینی شوند، معلوم نیست که این جنبش تا چه حد تحت تأثیر قواعد و دستورالعمل‌های دینی قرار داشته و تا چه حد محصول شرایط اجتماعی - سیاسی موجود بوده است.

ادیان مختلف، با وجود آرمان‌های معنوی نسبتاً مشابه، در قبال شرایط و نظم اجتماعی موجود، موضع همسانی ندارند. این تفاوت در موضع، ممکن است به طور مستقیم یا غیرمستقیم، موجب اعتراض به وضع موجود یا حمایت از یک وضع مطلوب گردد. برخی ادیان - عمدتاً آسیایی - در قبال نابرابری‌های اجتماعی موجود، موضعی منفعلانه دارند. برای مثال، بر اساس آیین هندو، افراد در پی دستیابی به پایگاه طبقاتی بالاتر در زندگی بعدی هستند، نه دگرگون‌سازی سیستم اجتماعی - سیاسی موجود.

برخلاف ادیان ایستاگرا، باورهای برخی ادیان آسمانی، قدرت پذیرش بیشتری را برای تحول اجتماعی - سیاسی نشان می‌دهند. برای مثال، در اصول و قواعد اسلامی، نشانه‌های آشکاری از برابری خواهی و منع تبعیض وجود دارد. عدالت اسلامی، در رهنمودهای قرآن و سنت پیامبر اسلام ﷺ ریشه دارد. این موضوع، زمینه‌ساز خیزش گروه‌هایی شده است که به بی‌عدالتی‌های موجود اعتراض داشته، در پی تغییر وضع موجود هستند.

در عصر نو که در پی نفوذ ارزش‌ها و هنجارهای غربی، شکل ویژه‌ای از نابرابری اجتماعی پدید آمده، برخی جنبش‌های اسلامی که تحت حمایت گروه‌های کم‌درآمد و ضعیف قرار دارند، رهبری اعتراض به وضع موجود را - در سطوح داخلی یا بین‌المللی - بر عهده گرفته‌اند. اسلام به معنای تسلیم شدن به الله در مقام خالق و قانون‌گذار جهان است و تبعیت از غیر آن مردود تلقی می‌شود. البته در عمل، گروه‌های اسلامی رویکرد مشابهی

در مورد ثبات یا تغییر وضع موجود ندارند. مسلمانان شیعه در مقایسه با اهل تسنن، برای بسیج سیاسی و جان‌فشانی برای آرمان‌های دینی، آمادگی نسبتاً بیشتری نشان داده‌اند. امامان و علمای شیعه قوانین اسلامی را برای انطباق با اوضاع و احوال موجود تعبیر و تفسیر، و در قبال نظم سیاسی موجود موضع‌گیری می‌کنند. در برخی موارد، از جمله در ایران، روحانیان شیعه رهبری اعتراضات انقلابی علیه وضع موجود را بر عهده گرفته‌اند. این در حالی است که روحانیان سنی در بیشتر موارد، برداشتی محافظه‌کارانه از تحولات اجتماعی - سیاسی ارائه می‌دهند. (پتر و پین، ۱۳۸۰: ۱۳۱ - ۱۲۶)

آرمان‌ها و هنجارهای نسبتاً ثابتی که ادیان مختلف برای تغییر وضع موجود دارند، معمولاً به خودی خود، به یک حرکت انقلابی علیه وضع نامطلوب موجود نمی‌انجامد. در اینجا است که نقش متغیرهای مقطعی اهمیت می‌یابد. با تأمل در ریشه‌های اجتماعی دین‌گرایی نوین در روابط بین‌الملل، می‌توانیم اهمیت چنین متغیرهایی را درک کنیم. بنیادی‌ترین و مهم‌ترین پدیده‌ای که به‌مثابه جوهر متغیرهای مقطعی دخیل در دین‌گرایی اخیر در روابط بین‌الملل عمل کرده، مدرنیته و مدرنیزاسیون است. البته پیشینه مدرنیته و مدرنیزاسیون، بسیار طولانی‌تر از تحولات نوینی است که به احیای جهانی دین و دین‌گرایی در روابط بین‌الملل مشهور شده‌اند، اما در دهه‌های اخیر، مدرنیته با شرایط ویژه‌ای همراه شده که در خیزش دین‌گرایی بسیار مؤثر بوده است. از جمله:

الف) توسعه فرایند جهانی شدن با استانداردهای مدرن غربی - که در واقع جهانی شدن تفکر و سبک زندگی مدرن به شمار می‌آید - موجب بروز نوعی آشفتگی خاطر و نگرانی درباره احتمال اضمحلال و حذف ارزش‌ها و هنجارهای سنتی شده و زمینه واکنش‌های دین‌گرایانه را فراهم ساخته است. تجربه عملی گذشته بر این نگرانی می‌افزاید؛ چراکه توسعه ارزش‌ها و هنجارهای مدرن، با تخریب سبک‌های زندگی سنتی، ارزش‌های دینی و اخلاقیات همراه بوده است. سکولاریزاسیون با تضعیف دین و نهادهای دینی، گروه‌های دینی را با نوعی نگرانی از بحران هویت مواجه می‌سازد و همین ترس و نگرانی، محرک واکنش‌هایی است که بعضاً شکل خشونت‌بار به خود می‌گیرد؛

ب) از آنجا که در بسیاری از مناطق جهان سوم، تلاش‌های مربوط به مدرنیزاسیون با شکست مواجه شده‌اند، برخی گروه‌های منتقد دین‌گرا با این استدلال که ایدئولوژی‌های سکولار غربی با شرایط جامعه آنها ناهمخوان بوده، مدرنیزاسیون به سبک غربی را به چالش کشیده و از مشروعیت ارزش‌های دینی دفاع کرده‌اند. این گروه‌ها غالباً بر آن بوده‌اند که مدرنیزاسیون به سبک رایج امروزی، در واقع همان غربی شدن است و غربی شدن نیز موجب انحطاط و شکست خواهد بود؛

ج) مدرنیزاسیون و جهانی شدن، باعث شده قلمرو نفوذ هر دو مجموعه از نهادهای دولتی و دینی گسترش یابد و این گسترش در بسیاری موارد به رقابت و برخورد منجر گردد. ابزارها و امکاناتی که مدرنیته

در اختیار نهادهای دولتی و دینی قرار داده، موجب تسهیل فعالیت‌های نفوذطلبانه شده است. این موضوع، به‌خصوص برای فعالان دینی که در عصر مدرن رسالت سنگینی برای دفاع از اصول و ارزش‌های دینی احساس می‌کنند، اهمیت ویژه‌ای دارد. برای مثال، تکنولوژی‌های ارتباطی و رسانه‌های جمعی، ضمن افزایش سطح آگاهی فعالان دینی، توان مدیریت و سازماندهی آنها را در رقابت با نهادهای دولتی تقویت کرده است؛ (د) در برخی جوامع، دین‌گرایی، از مجرای نهادهای مدرن مردم‌گرا تقویت شده است. با توجه به اینکه سیستم‌های سیاسی مدرن، مشارکت عمومی در سیاست را مجاز کرده‌اند، بستر مناسبی برای عرض اندام و تقویت بخش‌های دینی فراهم گردیده و تقویت این بخش‌ها، موجب بازتولید جریان دین‌گرایی شده است. به عبارت دیگر، نهادهای سیاسی مدرن در خدمت جریان‌های دین‌گرا قرار گرفته‌اند؛

ه) تکنولوژی‌های ارتباطی مدرن در عصر جهانی شدن، با کاهش موانع مکانی و زمانی، این امکان را برای گروه‌های دینی ایجاد کرده‌اند که افکار و عقاید خود را از طریق رسانه‌های بین‌المللی، بسیار آسان‌تر اشاعه دهند. این گونه فعالیت‌های تبلیغی - که گاه شکل رقابتی به خود می‌گیرد - به طور طبیعی بر آگاهی جهانی از دغدغه‌های مختلف گروه‌های دینی می‌افزاید و ممکن است آنها را تقویت کند. رسانه‌های جمعی، همچنین زمینه مناسب‌تری برای گسترش شبکه‌های اجتماعی دینی فراهم می‌کنند. اصل مدرن آزادی انتخاب دین نیز به این روند کمک می‌کند. (Fox and Sandler, 2004: 12-14)

جنبش‌های دینی نوین با وجود تفاوت‌ها و تنوع‌هایشان، حاوی برخی گرایش‌های غالبند که نقد مدرنیته از مهم‌ترین آنهاست. بسیاری از این جنبش‌ها با انتقاد از نهادینه شدن سکولاریسم در سیستم‌های سیاسی و بین‌المللی، خواهان ورود ملاحظات اخلاقی و معنوی به عرصه سیاست و روابط بین‌الملل هستند. سوامی و یوکاناندا^۱، دین‌گرای مشهور هندی، در گردهمایی ادیان جهان در شیکاگو (۱۸۹۳) در پاسخ به این سؤال که دین در جهان معاصر چه جایگاهی دارد، گفت: «من برای شما روح و روان می‌آورم، شما به من پول می‌دهید». این سخن، نشانه نگرانی درباره خلأ معنویت در جهان در حال مدرنیزاسیون است. صد سال بعد، در همایش دیگری که در مورد ادیان جهان، با حضور حدود هفت هزار نماینده از ادیان مختلف جهان در شیکاگو (۱۹۹۳) برگزار شد، بر تلاش گسترده برای تقویت معنویت‌گرایی تأکید گردید. بر اساس چنین شواهدی است که دین‌گرایی نوین در عرصه جهانی، نوعی جنبش احیای معنویت نیز تعبیر شده است.

مشیو اشلی^۲، از علمای الهیات، در این باره ادعا می‌کند که با بررسی دقیق منابع معنوی و دینی برخی کتاب‌فروشی‌های آمریکای شمالی، می‌توان به این نتیجه دست یافت که معنویت، چیزی است که بسیاری از آمریکایی‌های طبقه متوسط یا متوسط به بالا، خود را با آن سرگرم و تأمین می‌کنند. (Dallmayr, 2003: 209 - 210) امروزه جوهر نگرانی‌های فعالان دینی، این است که توسعه و تعمیق

1. Swami Vivekananda.
2. Matthew Ashley.

مدرنیته در عصر جهانی شدن، بحران معنویت را تشدید می‌کند و مشکلات جدی‌تری پیش روی بشر قرار می‌دهد.

در اواخر سده بیستم، فروپاشی اتحاد شوروی و شکست تفکر الحادی کمونیسم، این امید را در دل برخی از دین‌گرایان مسلمان و مسیحی ایجاد کرد که با شکست ایدئولوژی ماتریالیست کمونیسم، فضای مناسبی برای فعالیت‌های دینی و معنویت‌گرایی پدید می‌آید. در سال‌های پایانی حیات اتحاد شوروی، بنیان‌گذار و رهبر جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی رهبر، طی نامه‌ای به رهبر اتحاد شوروی، میخائیل گورباچف، ضمن تأکید بر شکست قطعی کمونیسم و سایر مکاتب ماتریالیست، از وی خواست به جای اتکا به اندیشه‌های مادی غرب، به ارزش‌های جهان‌شمول اسلامی روی آورد. در بخش‌هایی از این نامه آمده است:

باید به حقیقت رو آورد. مشکل اصلی کشور شما مسئله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست؛ مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست؛ همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن‌بست کشیده و یا خواهد کشید. مشکل اصلی شما مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۲۱ / ۲۲۱)

۳. چالش دینی تئوری روابط بین‌الملل

تحولاتی که متغیر دین در عرصه روابط بین‌الملل ایجاد کرده، بستر تئوریک روابط بین‌الملل را نیز تحت تأثیر قرار داده است. نقد اساسی بر تئوری‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل، این است که غفلت از تئوری‌ها از متغیر دین و فرهنگ، کارایی و قابلیت تبیین آنها را به چالش کشیده است. بر این اساس است که وندولکا کوبلکوا (Kubalkova, 2003: 79 - 82) از زیرمجموعه نظری جدیدی در روابط بین‌الملل، با عنوان «الهیات سیاسی بین‌الملل»^۱ صحبت می‌کند. وی در دفاع از این موضوع، بر خیزش هویت‌های بلوکی و محلی مبتنی بر وفاداری‌های دینی و قومی در عصر جهانی شدن تأکید می‌کند. در تئوری‌های مدرن سیاست و روابط بین‌الملل، ادعا می‌شود که وظیفه تئوری، انعکاس بی‌طرفانه واقعیت‌های موجود و تبیین تحولات جاری در آنهاست. حال، با توجه به نقش فزاینده دین و دین‌گرایی در واقعیت روابط بین‌الملل، این سؤال مطرح می‌گردد که چگونه می‌توان با یک تئوری بی‌طرف و جامع‌الاطراف، شرایط موجود را تبیین کرد.

در خود جهان غرب، متفکران بسیاری به این مسئله پی برده‌اند که تئوری و علم اجتماعی مدرن غربی، به علت غفلت از پیچیدگی‌های فرهنگی و دینی جوامع مختلف، استحقاق صفت جهان‌شمولی را ندارد و در عمل نیز مورد انتقاد بسیاری از متفکران و روشن‌فکران غیرغربی قرار گرفته است. مدرنیته غرب متهم است که در مورد چپستی موضوع شناخت، چگونگی شناخت و هدف از شناخت، پاسخی یک‌سویه داده است. این یک‌سویگی، به ویژه در مورد نقش و جایگاه ادیان در جوامع محسوس‌تر است. در حالی که تئوری مدرن

1. IPT.

غربی، به شاخص‌های اقتصادی و مادی محوریت داده، دین در بسیاری از جوامع همچنان به‌مثابه آلترناتیوی پرتطرفدار برای ساماندهی به امور اجتماعی عمل می‌کند. (Sabet, 2008: 33 - 34)

یکی از محورهای انتقاد دینی بر تئوری‌های رایج در علوم اجتماعی مدرن، از جمله روابط بین‌الملل، این است که از منظر اومانیزم سکولار، قلمرو قابل شناخت هستی، محدود به عالم محسوسات است. مجموعه انسان‌ها، موجوداتی تصور می‌شوند که فاقد طراح، خالق و ناظر برترند یا اگر دارند، شناخت وی فعلاً اهمیتی ندارد. چنین نگاهی مشابه نگاه دانشمندان علوم طبیعی به طبیعت است که فقط بر تبیین رابطه بین متغیرهای قابل مشاهده در طبیعت تمرکز دارند؛ در حالی که بر اساس هستی‌شناسی همه ادیان بزرگ، جهان، مخلوق و تحت نظارت و مدیریت خالق برتر است که حواس بشر از مشاهده آن عاجز است.

علمای الهیات بر این موضوع توافق دارند که واقعیت خداوند، فراتر از قوه ادراک بشر است. بنابر استدلال فلاسفه، خداوند علت بی‌علت است، نه معلول یک علت. این خالق، در خلق جهان بی‌هدف نبوده و انسان را به حال خود رها نساخته است. در نگاه مؤمن، ریشه‌های تجربه دینی، فراتر از قلمرو انتخاب انسانی است. خداوند، قوانین اخلاقی حاکم بر زندگی بشر را از طریق سازوکارهایی مثل وجدان، به انسان تفهیم کرده است. رهنمودهای وجدان انتخابی نیستند، بلکه دیکته‌های خداوند هستند که از طریق ایمان می‌توان آنها را درک کرد. (Kubáľková, 2003: 86 - 89)

یکی از مفاهیم مهمی که در اندیشه دینی مورد توجه و نقد قرار گرفته، «عقلانیت» است که در گفتمان مدرنیته بر جلوه ابزاری یا معیشت‌محور آن تأکید شده است. عقلانیت ابزاری، نمایانگر تفکر بشر است که هدف در آن، رسیدن به بیشترین سود ممکن از طریق کاراترین و کم‌هزینه‌ترین روش‌هاست.

در چارچوب عقلانیت ابزاری، انسان‌ها، کنشگرانی محاسبه‌گرنده که برای رسیدن به اهداف معیشتی و منفعت‌محورانه‌شان، مناسب‌ترین و اقتصادی‌ترین سازوکارها را می‌جویند. طبیعت، علم و تفکر، همگی ابزارهایی در خدمت خواست‌ها و آمال دنیوی انسان هستند. این نوع انسان، فعالیت‌هایش را بر اساس اصل حداکثرسازی سود و حداقل‌سازی زیان تنظیم می‌کند.

عقلانیت ابزاری در پی‌ریزی سیستم‌های مدرن روابط بین‌الملل، نقش اساسی داشته است. روابط دولت‌ها با یکدیگر، بر اساس عقل معاش و اصل منفعت برقرار می‌گردد. اخلاق و دغدغه‌های معنوی در روابط بین‌الملل مدرن، نقشی بسیار حاشیه‌ای دارند. در رویکرد دینی به روابط بین‌الملل، چنین عقلانیت و به تبع آن چنین نظمی، مورد چالش قرار می‌گیرد. رسالت ادیان، بیشتر این است که انسان را از گرفتاری در دام علایق دنیوی نجات دهند؛ مسئله‌ای که روابط بین‌الملل مدرن بر اساس آن بنا شده است.

در بسیاری از ادیان از جمله اسلام، علایق معنوی بر علایق مادی ارجحیت دارند و برای آنها محدودیت ایجاد می‌کنند. به طور خاص، در اندیشه اسلامی، اولاً، حق‌الله زیربنای حق‌الناس است و بر آن ارجحیت دارد؛

ثانیاً، انسان‌ها در تعامل با یکدیگر از تجاوز به حق‌الناس منع شده‌اند؛ و ثالثاً، اسراف و هزینه‌های غیرضروری در معیشت روزمره انسان‌ها تقبیح و ممنوع گردیده است. بر اساس چنین قوانینی است که اندیشمندان اسلامی، به مدرنیته و جلوه‌های آن در حوزه‌های مختلف زندگی بشر، از جمله روابط بین‌الملل، نگاهی نقادانه دارند.

حال، با توجه به انتقادات دینی وارد بر روابط بین‌الملل مدرن، ضرورت تحول در عرصه نظری این روابط نیز مطرح می‌گردد. نقد عمده بر تئوری‌های مدرن جریان اصلی، این است که این تئوری‌ها اولاً، به لحاظ هستی‌شناختی، از اهمیت و نقش دین و کنشگران دینی در روابط بین‌الملل غفلت کرده‌اند؛ ثانیاً، به لحاظ معرفت‌شناختی، درک و عقل‌انسانی را مرجع و راهنمای اصلی شناخت روابط بین‌الملل تلقی کرده و مجاری شناختی دینی را به حاشیه کشیده‌اند.

نتیجه

در این مقاله، تلاش شده است برای دو مسئله مهم مطرح در دانش روابط بین‌الملل، پاسخی قانع‌کننده بیابیم: ۱. ریشه‌ها و مشخصه‌های سکولاریسم در روابط بین‌الملل کدامند؟ ۲. چرا و چگونه روابط بین‌الملل در دهه‌های اخیر با چالش دین‌گرایی مواجه شده است؟ در پاسخ به این سؤال‌ها، ابتدا استدلال شد که اساساً روابط بین‌الملل مدرن زمانی شکل گرفت که گفتمان سکولاریستی حاکم بر سیاست و اندیشه سیاسی جهان غرب، در حال قوام‌یابی بود. به‌خصوص جنگ مذهبی سی‌ساله بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها، مذاکرات صلح وستفالی را تحت تأثیر فضایی ضد‌دینی قرار داد. به موازات پی‌ریزی روابط بین‌الملل مدرن با سیستم دولت - ملتی، اندیشه‌ها و تئوری‌های مرتبط با آن نیز بنیان سکولاریستی یافتند.

در سده بیستم، بستر تئوریک روابط بین‌الملل در تسلط دو مکتب رئالیسم و لیبرالیسم قرار گرفت. این دو مکتب با وجود اختلافات اساسی در تحلیل روابط بین‌الملل و تجویز راه‌های مؤثر تأمین صلح و امنیت بین‌الملل، یک وجه مشترک مهم داشتند و آن اتکا به مبانی فکری سکولار بود. غلبه ماتریالیسم و پوزیتیویسم در این دو مکتب، از نشانه‌های مهم سکولاریسم در جریان اصلی و مسلط تئوری روابط بین‌الملل است که باعث شده این جریان از اهمیت دین و کنشگران دینی غفلت کند، یا در فهم و تبیین نقش و اهداف دین‌گرایی در روابط بین‌الملل دچار مشکل شود.

فرایند دین‌گرایی در عرصه جهانی طی دهه‌های اخیر، سیر پرشتابی داشته است؛ به‌نحوی که در توصیف آن، گاه از تعبیرهایی چون احیای جهانی دین یا رنسانس سنت‌های دینی استفاده شده است. نشانه‌های گرایش نوین به دین، در سرتاسر جهان از جمله ایالات متحده مشاهده شده است. در مورد ریشه‌های محرک این دین‌گرایی، مباحث مختلفی مطرح است. علاوه بر پتانسیل‌های درونی ادیان که نگاه پیروان خود به اطراف را تحت تأثیر قرار داده است و می‌توانند محرک انتقاد از وضع موجود شوند، برخی عوامل و شرایط

مقطعی، در خیزش دین‌گرایی نقش بنیادین داشته‌اند. در رأس عوامل مقطعی، جهانی شدن – در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی – قرار دارد که ضمن تشدید نگرانی دین‌گرایان در مورد آینده سنت‌ها و ارزش‌های دینی، امکانات و فرصت‌های کم‌نظیری برای توسعه فعالیت آنها فراهم آورده است.

دین‌گرایی اخیر به دین و مذهب خاصی محدود نبوده و جلوه‌های مختلفی داشته است، اما آنچه در مطالعات روابط بین‌الملل از اهمیتی ویژه برخوردار بوده، جلوه‌های سیاسی دین‌گرایی است که در چارچوب آن، نظم موجود در روابط بین‌الملل نقد می‌شود و یا به چالش کشیده می‌شود. انقلاب اسلامی ایران یکی از اولین نمودهای دین‌گرایی اخیر است که آثار مهمی در عرصه روابط بین‌الملل داشته است.

نکته درخور توجه در پایان این مقاله، این است که توسعه دین‌گرایی در روابط بین‌الملل، یک پیامد مهم داشته و آن، تشدید چالش‌ها علیه جریان اصلی و مسلط تئوری روابط بین‌الملل است. این چالش به دو شکل سلبی و ایجابی، تئوری روابط بین‌الملل را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به لحاظ سلبی، تئوری روابط بین‌الملل، از محدود شدن به چارچوب‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مدرنیته منع می‌گردد؛ چراکه قابلیت فهم و شناخت آن تضعیف می‌شود. به لحاظ ایجابی نیز تئوری روابط بین‌الملل، به سمت حوزه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی فرامردن سوق می‌یابد. پیام دین‌گرایی در عرصه روابط بین‌الملل، این است که دین در مقام یک مرجع عالی شناخت و معنابخشی به زندگی بشر، معتبرترین راه شناخت روابط بین‌الملل و بهترین راهنمای ایجاد نظم بین‌المللی مطلوب و آرمانی است.

منابع و مأخذ

۱. اپتر، دیوید ای. و چارلز اف. اندی پین، ۱۳۸۰، *اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی*، ترجمه محمدرضا سعیدآبادی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲. امام خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۷۸، *صحیفه امام*، جلد ۲۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه‌السلام.
۳. هی‌وود، اندرو، ۱۳۸۳، *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی: از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چاپ دوم، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
۴. یانگ، اوان آر، ۱۳۸۵، «بویایی‌های رژیم: ظهور و سقوط رژیم‌های بین‌المللی»، در: اندرو لینکلتر، *مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل*، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
5. Burleigh, Michael, 2005, *Earthly Powers: The Clash of Religion and Politics in Europe, from the French Revolution to the Great War*, New York, Harper Collins.
6. _____, 2005, 2007, *Sacred Causes: The Clash of Religion and Politics from the Great War to the War on Terror*, New York, Harper Collins.
7. Clark, Victoria, 2007, *Allies for Armageddon: The Rise of Christian Zionism*, New Haven, Yale University Press.

8. Dallmayr, Fred, 2003, "A Global Spiritual Resurgence? On Christian and Islamic Spiritualities" Pavlos Hatzopoulos and Fabio Petito, eds, *Religion in International Relations: The Return from Exile*, Basingstoke, Palgrave Macmillan.
9. Falk, Richard, 2003, "A Worldwide Religious Resurgence in an Era of Globalization and Apocalyptic Terrorism" Pavlos Hatzopoulos and Fabio Petito, eds, *Religion in International Relations: The Return from Exile*, Basingstoke, Palgrave Macmillan.
10. Fox, Jonathan and Shmuel Sandler, 2004, *Bringing Religion into International Relations*, Basingstoke, Palgrave Macmillan.
11. James, Leonard F, 1977, *Industrialism, Imperialism, and War (Western Man & the Modern World)*, New York, Pergamon.
12. Huntington, Samuel P, 1993, "The Clash of Civilizations?" *Foreign Affairs*, Vol. 72, No. 3, Summer 1993.
13. Hussain, Khurram, 2010, "Tragedy and History in Reinhold Niebuhr's Thought", *American Journal of Theology and Philosophy*, Vol. 31, No. 2, May 2010.
14. Keohane, Robert O, 1984, *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*, Princeton, New Jersey, Princeton University.
15. Kubáľková, Vendulka, 2003, "Toward an International Political Theology" Pavlos Hatzopoulos and Fabio Petito, eds, *Religion in International Relations: The Return from Exile*, Basingstoke, Palgrave Macmillan.
16. Lannaccone, Laurence R, 1997, "Rational Choice: Framework for the Scientific Study of Religion" Lawrence A. Young, ed., *Rational Choice Theory and Religion*, London and New York, Routledge.
17. Philpott, Daniel, 2004, "Religious Freedom and the Undoing of the Westphalian State", *Michigan Journal of International Law*, Vol. 25, No. 4, Summer, 2004.
18. Sabet, Amr G. E, 2008, *Islam and the Political: Theory, Governance and International Relations*, London, Pluto Press.
19. Sinclair, Samuel J. & Alice LoCicero, 2007, "Osama bin Laden: A Developmental Perspective", *The New School Psychology Bulletin*, Vol. 5, No. 1.
20. Thomas, Scott M, 2005, *The Global Resurgence of Religion and the Transformation of International Relations: The Struggle for the Soul of the Twenty-First Century*, Basingstoke, Palgrave Macmillan.
21. Waltz, Kenneth N, 1979, *Theory of International Politics*, New York, Random House.
22. Wuthnow, Robert, 1988, *The Restructuring of American Religion*, Princeton, Princeton University Press.